

گذری بر زندگانی زنده یاد استاد دکتر ناصرالدین بامشاد علوی

استاد گروه بافت شناسی دانشکده پزشکی تهران

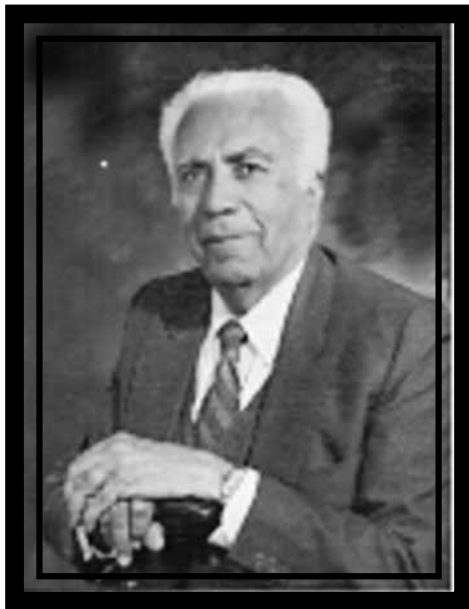
ناصرالدین بامشاد علوی هشتم و در سال ۱۲۹۴ در تهران متولد شدم. در دوران طفولیت پدر و مادرم را از دست داده و تحت سرپرستی پدر بزرگم قرار گرفتم. پس از طی دوران ابتدایی و دبیرستان در سال ۱۳۱۴، جهت ادامه تحصیل وارد رشته پزشکی شدم. البته ابتدا قصد داشتم در دانشکده فنی ادامه تحصیل دهم. ولی به اصرار دوستانم در کنکور پزشکی شرکت کرده و جزو نفرات اول در این رشته پذیرفته شدم. آن زمان برای تحصیل در رشته پزشکی ابتدا باید یک دوره یک ساله مقدماتی را طی می کردیم. در آن دوره، دروس PCB (فیزیک، شیمی و بوتانیک یا علوم گیاهی) ارائه می شد. همچنین در آن زمان خانم ها اصولاً در رشته پزشکی تحصیل نمی کردند و ما هیچ دانشجوی زن نداشتیم. این دوره را در دانشسرای عالی (حوالی میدان بهارستان) گذراندم و با موفقیت گواهی نامه آن را دریافت کرده و وارد دانشکده پزشکی شدم. در دانشکده پزشکی، فقط سالن تشریح بطور کامل ساخته شده بود و سایر قسمت ها هنوز کامل آماده نبود. لذا ما مجبور شدیم برخی از درس ها را در یک منزل اجاره ای در خیابان رازی (بیمارستان عیوض زاده فعلی) آموزش

دکتر ناصرالدین بامشاد علوی در سال ۱۲۹۴ در تهران متولد شد و تحصیلات پزشکی را در دانشکده پزشکی تهران در سال ۱۳۲۰ به پایان رساند. پس از گذرداندن دستیاری پاتولوژی جنین شناسی در سال ۱۳۲۳ در آزمایشگاه پاتولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران استخدام شد و در سال ۱۳۲۷ به دانشیاری کرسی بافت شناسی و جنین شناسی و در سال ۱۳۳۶ به سمت استادی نائل آمد. وی در سن ۶۵ سالگی در سال ۱۳۵۸ باز نشسته شد و از آن سال به گروه علوم تشریح دانشگاه علوم پزشکی ایران پیوست. در ادامه گذری بر زندگانی این استاد فرهیخته داریم که سال ها قبل از زبان ایشان بازگو شده است که در ادامه می خوانید.

ببینیم. یکی از نکات قابل ذکر این است که در آن زمان برای درس های بافت شناسی و آسیب شناسی، جهت تامین نور میکروسکوپ از چراغ نفتی استفاده می کردیم چون همیشه به برق دسترسی نداشتیم. درس تشریح یکی از درس های سیار مهم دانشکده بود. در طول هفته، ۶ روز درس تشریح داشتیم. کلاس ها ساعت ۲ بعداز ظهر شروع

می شد و تا ۸ شب ادامه داشت. ریاست کرسی تشریح مرحوم دکتر امیراعلم بود. من به پزشکی خیلی علاقه داشتم و از همان روزهای اولیه، فضای دانشگاه چنان تأثیری در من گذاشته بود که استاد دانشگاه شدن به عنوان یکی از آرزوهایم مطرح بود.

در سال ۱۳۲۰، با رتبه ممتاز فارغ التحصیل شدم و پس از فارغ التحصیلی به دنبال کار رفتم. با توجه به دوره زمانی و وقوع جنگ جهانی دوم و ورود متفقین به کشور بیکاری در جامعه موج می زد. به هر جا که مراجعه کردم با درهای بسته مواجه شدم؛ به دلیل از نبود پدر و مادر و عدم وجود حمایت های مالی، وضعیت اقتصادی مناسبی نداشتیم. حتی در زمان تحصیل برای تأمین مخارج خود مجبور به تدریس در مدارس تهران بودم. بالاخره مطبی راه انداختم ولی در مدت ۲ ماه حتی یک بیمار هم مراجعه



پس از مدتی نتیجه امتحان دستیاری اعلام شد و من در بین ۶ داوطلب شرکت کننده با رتبه اول به عنوان دستیار آسیب شناسی پذیرفته شدم ولی بعدها با نظر استادان در رشته بافت شناسی ادامه تحصیل دادم.

در سال ۱۳۲۴ مجدداً مطبی در خیابان شهناز سابق افتتاح کردم که البته این بار بیماران زیادی به مطب مراجعه می کردند ولی من به

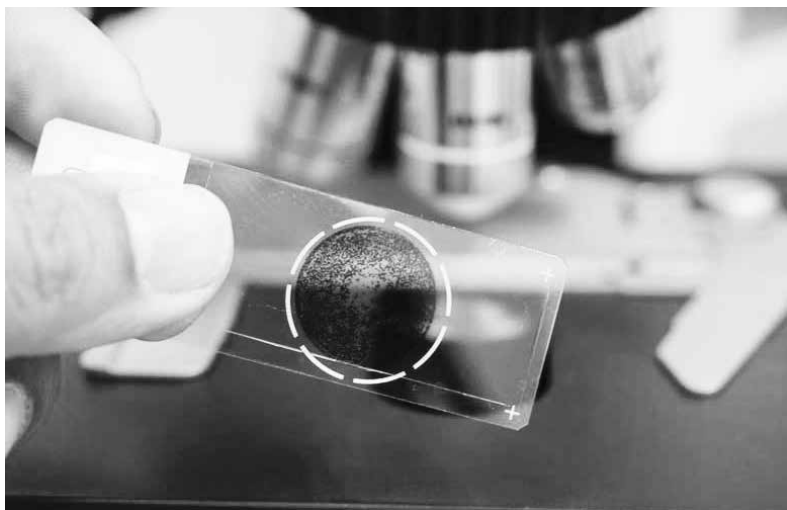
هیچ وجه در قید و بند مسایل مالی و دریافت حق ویزیت نبودم و فقط عاشق طبابت و خدمت به مردم بودم. از خاطرات آن روزها به یاد دارم که حتی گاهی شب ها از کوچه های گلی و تاریک برای معالجه رایگان به منزل بیماران می رفتم. در مطب تابلویی بالای سرم نصب بود و جمله ای در آن نوشته بودم با این مضمون که «حق ویزیت هر چقدر برایتان مقدور است بپردازید و اگر مقدور نیست درمان شما رایگان است.»

حال نیز در سن ۸۴ سالگی پس از ۵۳ سال خدمت به علت عدم کفایت حقوق بازنشستگی جهت گذران زندگی مجبور به تدریس هستم.

پس از اتمام دوره دستیاری و پس از موفقیت در مسابقه علمی به عنوان دانشیار انتخاب شده و در بخش بافت شناسی به کار خود ادامه دادم. مدتی هم در تبریز تدریس می کردم. در سال ۱۳۲۹ با هزینه شخصی برای تکمیل مطالعاتم به پاریس رفتم و مدت یک سال در

نکرد و نزدیک تاجر دارو مشغول به کار شدم ولی پس از چند روز اداره کل بهداری وزارت راه که آن زمان زیر نظر آقای دکتر طرفه اداره می شد، اعلام کرد که جهت احداث بهداری در راه های شوسه کشور، نیاز به تعدادی پزشک دارد. من نیز داوطلب شده و به استخدام آنجا در آمدم و جهت خدمت و امر طبابت به دلیجان و از آنجا به اصفهان رفتم. در این سمت نیز جهت احداث بهداری و انجام وظایف محوله، مشکلات و سختی های زیاد و طاقت فرسایی را متحمل شدم و زحمات زیادی برای خدمت به مردم کشیدم و سپس موعد خدمت سربازی رسید و من هم جهت انجام خدمت سربازی به پارچین اعزام شدم.

پس از ۶ ماه، سربازان دوره ما از طرف دولت معاف شدند ولی بهدار پارچین از من خواست به طور قرار دادی همکاری را ادامه دهم و من هم پذیرفتم.



بیماری های قلب، طب داخلی و بافت شناسی مطالعه و تحصیل کردم و حتی دیپلم مالاریا شناسی از پاریس دریافت نمودم. سپس به کشور بازگشتم و به عنوان دانشیار فعالیت هایم را ادامه دادم. مدتی بعد به سمت استادی بی کرسی بافت شناسی ارتقا یافتم. در سال ۱۳۳۸ با اخذ بورس تحصیلی به عنوان تبادل استاد به دانشگاه مینه سوتای آمریکا عزیمت کردم و با انجام تحقیقات و مطالعات متعدد در زمینه های مختلف از جمله « بررسی دیابت و دژنراسانس چربی در موش ها» با موفقیت بورس تحصیلی را به پایان رسانده و در سال ۱۳۳۹ به کشور بازگشتم و به عنوان استاد، کارم را در دانشگاه ادامه دادم. گفتنی است بطور هم زمان، مطب را نیز اداره می کردم پس از مدتی قانون تمام وقتی مطرح شد و بنا به درخواست دانشگاه، مطب را تعطیل کرده و به صورت تمام وقت در دانشگاه مشغول شدم. هم زمان به صورت پروازی در دانشگاه اهواز تدریس می کردم. در سال ۱۳۴۹ به ریاست دانشکده پزشکی مشهد منصوب شدم. البته در اوایل تا پایان ترم تحصیلی، هفته ای یک روز جهت ادامه دروس دانشکده به تهران بر می گشتم ولی بقیه روزها را در مشهد فعالیت داشتم. در دوران ریاست دانشکده پزشکی مشهد فعالیت ها و اقدامات زیادی انجام دادم که از جمله آنها:

تأسیس آزمایشگاه علوم پایه و فیزیولوژی در جنب بیمارستان قائم، برگزاری اولین کنگره بین المللی رادیولوژی در کشور، تمام وقت کردن کادر آموزشی بیمارستان ششم بهمن، تدوین و راه اندازی دوره کوتاه مدت پرستاری (۶ ماهه) و تربیت حدود ۱۰۰ پرستار جهت رفع کمبود نیاز در بیمارستان های دانشکده (البته بدون ارائه دیپلم)، اهدای هزینه احداث یک دبستان از طرف کادر آموزشی دانشکده و

پس از ۲ سال به دانشکده پزشکی تهران بازگشتم و با تغییر برنامه آموزشی مواجه شدم که در آن ۳ گروه بافت شناسی و آناتومی و جنین شناسی با هم ادغام شده بود. به عنوان مدیر گروه تشریح کارم را ادامه دادم در سال ۱۳۵۸ به درخواست شخص خودم پس از ۳۷ سال و ۵ ماه خدمت، باز نشسته شدم و پس از بازنشستگی مدتی در ارومیه تدریس می کردم. مدتی هم در دانشکده

پزشکی طالقانی (دانشگاه ایران فعلی) مدیر گروه تشریح بودم و سپس از طرف دانشکده علوم توانبخشی سازمان بهزیستی، دعوت به کار شدم که در حال حاضر هم چند ساعتی در آنجا تدریس دارم. در طول مدت خدمتم به جامعه پزشکی در سمت های متعددی انجام وظیفه کردم از جمله: مدیر گروه تشریح دانشکده پزشکی تهران، عضو هیأت ممیزه دانشگاه، عضو شورای دانشکده پزشکی، عضو کانون دانشگاه و مدیر گروه تشریح دانشگاه ایران و

سرانجام دکتر بامشاد در سال ۱۳۹۵ در سن ۱۰۱ سالگی، پس از سال ها خدمت در عرصه سلامت کشور، دار فانی را وداع گفتند. روحشان شاد و یادشان گرامی.